



اسلام در هند

(۲)

دوران امپراطوری مغول

عصر اسلامی در هند از قرن یازدهم میلادی آغاز شد و از لحاظ سیاسی در قرن هجدهم خاتمه یافت. زمان مزبور بهترین دوران تمدن اسلامی در آن کشور بشماراست. هندوستان در قرن‌های هفتگانه نامبرده زیر سلطه مسلمانان فاتح عرب و افغان و ترک و مغول قرار داشت و فاتحان مزبور در زبان و آداب و عقاید و هنرهای هند تأثیراتی عمیق داشتند که هنوز بر جای مانده است. اکنون میلیون‌ها هندی معتقد به دیانت اسلام در پاکستان و کشمیر و بنگلادش و غیره وجود دارند که بیشترشان علاوه بر زبان بومی به زبانهای منشعب از زبان فاتحان مسلمان نیز گفتگو می‌کنند.

تطوراتی که در اثر پیروزی مسلمانان در هند روی داده است با سایر کشورهای زیر سلطه مسلمانان تفاوت بسیار دارد، زیرا در هندوستان آثاری از پیروزی‌های مزبور باقی مانده است که در سایر کشورها دیده نمیشود. پس از آنکه افغانان و ترکان و مغولان تمدنی تازه به دره سندوگانژ وارد کردند، تغییراتی مهم در تمدن قدیم هند پدید آمد و

آقای سید ابوالفضل طباطبائی از ترجمانان چیره دست و نویسندگان پژوهنده معاصر

به پیدایش تمدن سومی منتهی گردید که تمدن هند اسلامی شناخته شد.

آثار هنری و تاریخی در کاخها و مساجد و معابد هند، از خاندانهای سلطنتی حاکم بر ایالات مختلف هند، بهترین گواه گویا بر این امر است. مسلمانانی که از زمان **محمود غزنوی و تیمورلنگ و بابر** و دیگران بر هند تسلط یافتند و تشکیل مستعمره دادند از یک ریشه و عنصر نبودند. فاتحان نخست هند از افغان و ترک و مغول بشمار آیند. اما اعراب مستعمراتی مهم در هند نداشتند و بیشتر از کشورهای مجاور و از راه دریای عمان برای بازرگانی به آن کشور روی آوردند و به املاک ساحلی هند در جهت مصب رود سند دست یافتند. اما پیروزیهای مهم مسلمانان بر هند در سه تا چهار قرن همواره از ناحیه کابل روی داد که آخرین آن تاخت و تاز مغول و تاتار و بخصوص همراهان بابر بود.

طوایف مغول که بر سراسر آسیا تسلط یافتند و اروپا را نیز تهدید می کردند چون به هند راه یافتند با سرعت زیاد دولت مغول را در آنجا تشکیل دادند. **چنگیز و تیمورلنگ** کابوسهای وحشتناکی بودند که تاجی از آتش و خون بر سر داشتند و با حرص و آرز آدم کشی و جهانگیری به سراسر آسیا تاختند و آثاری بسیار شوم از وحشیگری خود باقی گذاشتند. در عین حال گاهی روح گذشت و تسامح و علاقمندی به دانش و هنر از خود نشان می دادند تا جایی که دانشمندان و هنرمندانی از میان ایشان برخاستند و آثار برجسته ای از خود باقی گذاشتند.

دیانت فطری مغول بطور کلی پرستش قوای طبیعت بود. آنان آفتاب و زمین و چهارپایان را می پرستیدند، سپس تدریجاً عقاید ملل مغلوب و زیر دست را اقتباس نمودند و با معتقدات خود آمیختند. این طایفه باین سبب از فاتحان اسلام در هند شناخته می شوند که زمانی قبل از ورود به هند با ملت های مسلمان دیگر از ایرانی و افغانی و ترک آمیزش داشتند و از این راه از تمدن عظیم اسلامی در غرب آسیا برخوردار شده بودند.

خوشبختانه مغولان هنگام ورود به هند با گذشت هندوها روبرو شدند و در دوران سلطنت خود کوشش هایی فراوان برای آمیزش و وحدت هندو و مسلمان بکار بردند. این کوشش از جانب مغول و هندو جلوه ای خاص داشت. مؤسس مذهب اصلاحی و مسالمت آمیز سیک بنام **نانک** از یکسو و **اکبر شاه** مغول از سوی دیگر، برای نیل به این مقصود علاقه ای فراوان نشان می دادند. پادشاهان مغول که به گذشت و تسامح معروف بودند سعی داشتند از راه های مختلف معتقدات هندو و مسلمان را بیکدیگر نزدیک کنند و یک وحدت اجتماعی و دینی تشکیل دهند. از اینرو به ازدواج و پیوند با دختران راجپوت پرداختند و

مسلمانان را نیز به آمیزش با هندوان تشویق نمودند. با وجود این، آثار نژادی و دینی و زبان مسلمانان در هند نسبت به تعداد سکنه آنجا همچنان ناچیز ماند و آرزوی پادشاهان مغول بدانگونه که میخواستند برآورده نشد.

دولت مغول بطوریکه تاریخ حکایت می کند در حدود دویست سال از سلطنت هفتصد ساله اسلامی را در هند در برداشت و بجز بسیاری از ممالک راجپوت و دکن، سایر نقاط هند تا کمی پیش از سقوط دولت مغول زیر پرچم آن درآمد.

دولتهای اسلامی در هند سلطه‌های دینی و لشکری و کشوری را بوسیله مأموران و فرمانروایان گماشته خود بکار می بردند و میکوشیدند از این راه حکومتی مستقل تشکیل دهند.

شرح حال سلاطین اسلام در هند بهترین شاهد و نمونه اشاعه دانش و فرهنگ و فنون اسلامی بشمار می رود. مثلاً فیروز شاه پادشاه کشور کوچک گولکندا به گیاه شناسی و هندسه و شعر و ادب علاقه فراوان داشت و همواره تاریخ نویسان و شعرا را، با وجود گرفتاریهای جنگی با حکومت بیجالگر، نزد خود گردآورده بود.

اینک مختصری از تمدن اسلامی دوران مغول نقل از تاریخ نویسان معاصر ایشان نگاشته می شود:

در سال ۱۵۲۶ میلادی بابر به اگره که زیر سلطه امیر افغانی بسود تسلط یافت و در همانجا به عنوان پادشاه هند و کابل در گذشت و فرزند او همایون شاه برای استحکام اساس حکومت پدرش کوشش بسیار کرد. اما سلطنت این خانواده فقط از سال ۱۵۵۶ م، هنگام آغاز پادشاهی اکبر شاه، باوج قدرت رسید. وی که پادشاه سوم خانواده بود پنجاه سال سلطنت کرد و از بزرگترین رجال تاریخی هند بشمار آمده است. اکبر شاه برای رفع اختلافات میان مسلمان و هندو بسیار کوشید و از راه ازدواج با هندوها میان دو گروه تساوی اجتماعی برقرار کرد. هر چند آنطور که میخواست در این راه توفیق نیافت ولی توانست هنرهای معماری و آثار عمرانی طرفین را بیکدیگر بیامیزد و کشور پهناور هند را با تدابیر خردمندانه خود اداره کند. او در آمارگیری و نسق بندی زمین و مستغلات و وضع مالیات و عوارض به تناسب حاصلخیزی اراضی و درآمد مستغلات توفیق یافت. در تقسیم بندی محصول یک سوم آن را به دولت و دو سوم را به رعیت تخصیص داد و بیشتر مالیاتها را ملعی نمود و حقوق افسران ارتش را بجای جیره جنسی که معمول بود بصورت نقد مبدل ساخت. رونق سلطنت مغول در دوران اولاد اکبر شاه، جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب، همچنان با شکوه و قدرت ادامه داشت، جز آنکه بیدادگریهای اورنگ زیب در جنگهای علیه ممالک دکن و راجپوت موجب انحطاط دولت

مغول گردید و با مرگ او در سال ۱۷۰۷ میلادی هرج و مرج سرتاسر کشور مغول را در هند فراگرفت. در واقع هرگاه مقاومت سرسختانه قبایل راجپوت و ماراتا و کشورهای دکن در مقابل پافشاریها و ستمگری های اورنگ زیب نمی بود اثری از غنودنی در آن کشورها باقی نمی ماند.

اروپائیان سلطنت مغول را استبدادی مطلق و با شکوه و عظمت می دانند، برآستی هم چنین بود. پادشاهان مغول سعی داشتند تمام جواهرات و گنجینه ها و غنائم را به خود و دربار خویش تخصیص و از این راه درباری با شکوه و جلال برای خود تشکیل دهند.

پادشاه مغول بصورت ظاهر وزیرانی داشت و در امور کشور با آنان مشورت میکرد ولی در واقع آنها گماشته شاه و آلتی بیش نبودند. فرمانروایان و فرماندهان نیز با میل و اراده او منصوب و ابقاء یا برکنار می شدند و در واقع نیروی مطلق کشوری و لشکری و دینی بدست خود پادشاه بود و خود راسایه خدا و جانشین مطلق او می دانست. در حکومت مغول اشرافیت ارثی وجود نداشت و شاه آن را به هر کسی که میخواست اعطا می کرد و به میل خود از او می ستاند و با مرگ اشراف، خود وارث مطلق آنان می شد و حق هر گونه تصرف دارائی اشخاص را به خود تخصیص داده بود. پادشاه مغول در غنودن خود را از انظار پنهان نمی ساخت و با آنکه اموال رعایای خویش را بغارت می برد دست کم آنان را از نعمت زیارت خود محروم نمی کرد و همواره میان مردم ظاهر می شد. صبح ها به ایوان کاخ می آمد تا گروه مردم گرد آمده با شوق و شغف جمالش را زیارت کنند. چون ظهر می شد برای مشاهده جنگ فیله و ورژة نظامی و امثال آن به ایوان کاخ باز می گشت و هنگام عصر برای پذیرائی واردان می نشست.

جهانگیر فرزند اکبر شاه در خاطرات خود می نویسد: «هنگام اقامت در دهلی خبر یافتیم در کنوج شورش برپا شده است. از اینرو برای خاموش کردن آن نیروئی بدانجا فرستادم و سی هزار نفر از شورشیان و متمردين کشته شدند و ده هزار سربریده به دهلی فرستاده و ده هزار جسد بطور وارونه بر شاخه های درختان کنار جاده های عمومی بدار آویخته شد. با این کشتارها بطوریکه ملاحظه می کنی دیگر شورش در هند روی نخواهد داد. در زمان من و پدرم در هیچیک از استانهای زیر نفوذ ما تعداد کشته شدگان و سربریدگان کمتر از پانصد هزار تن نبوده است.»

فرانسیس پرنه جهانگرد فرانسوی که در اواسط قرن هفدهم، دوازده سال در دهلی اقامت داشت می نویسد: عدالت صحیح در آنجا وجود نداشت، قضات از جانب وزراء و کسان و همسران شاه اغوامی شدند. درست است که اکبر شاه در کاخ خود زنگهائی آویخته

بود که شاکیان آنها را بصدا در آورند، اما از بیم انتقام مأموران و حکام ستمگر هیچکس جرأت این کار را نداشت. کار قشون نیز بهتر از این نبود و پرداخت حقوق نقدی سربازان که در زمان اکبر شاه مرسوم بود بصورت جنسی و جیره تغییر کرده و سرکردگان سپاه از این راه سوء استفاده می نمودند و سربازان و اسبها را رها می ساختند و هنگام رژه، تعدادی از غلامان و چهارپایان را اجاره می کردند. شاه هم از حقیقت امر آگاه بود ولی صورت ظاهر را حفظ می کرد تا عرج و مرج در کار روی ندهد. با وجود چنین نواقصی قشون اسلام همچنان بر هندوها فائق بود و برهمنائی‌ها این فتوحات اسلامی را از خواست خدا میدانستند و اعتراف داشتند که پیروزی سربازان مسلمان در نتیجه برتری آنان در فنون تیراندازی و پیکر بوده است. با این حال راجه‌ها کوشش داشتند با فریب سربازان مسلمان و بوسائلی مختلف آنها را بخود جلب کنند و تا اندازه‌ای هم در بعضی از پیکارهای دکن و راجپوت بخصوص در زمان اورنگ‌زیب توفیق حاصل نمودند. اورنگ‌زیب را عادت این بود که با تشریفات رسمی و موکب با شکوه شاهانه در جنگها حاضر می‌شد و خود و همراهانش با فیله‌های آراسته و با ابهت و جلال خود نمائی می‌کردند، ولی در بیشتر جنگها شکست نصیب او می‌شد. علت این بود که پادشاهان مغول بیشتر به آرایش و شکوه ظاهری و نشان دادن ابهت و عظمت خود علاقمند بودند و به امور کشور و رفاه ملت و اصلاحات توجهی نداشتند.

همسران پادشاهان مغول از شماره بیرون بودند. مثلاً شاه جهان دو هزار همسر داشت و در عین حال چشم طمع به همسران رجال و فرماندهان نظامی خود دوخته بود. گیس سفیدان و ندیمه‌ها در حرمسرای شاه نفوذ و در بیشتر امور دخالت داشتند. از این رو فساد و عرج و مرج همچنان در کشور ریشه دوانیده بود. عریک از همسران شاه بنوبه خود کنیزان و رقاصان و دستگاه عیش و عشرت مخصوص به خود را داشتند. شاه جهان تاج محل را که از باشکوه‌ترین ساختمان‌های جهان است بخاطر محبوبترین همسر خود بنا نهود. نباید از نظر دور داشت که پادشاهان مغول در عین بیدادگری و خروش‌گذرانی علاقه‌ای بسیار به ترویج دانش و شعروادب و هنر و بناهای باشکوه داشتند. تیمور لنگ بسا نماه شقاوت و ستمگری، که نمونه‌اش برپا ساختن هرمی از یکصد هزار کله انسان در بغداد بود، مدارس بسیاری تاسیس نمود و شعرا و دانشمندان را تشویق می‌کرد و احترام می‌گذاشت.

در دلی **جی سنگها** راجه جیپور در سال ۱۷۲۰ برای **محمد شاه مغول** رصدخانه‌ای برپا ساخت و گروهی از دانشمندان و منجمان را برای مطالعات نجومی بدانجا آورد. این رصدخانه دارای یک بنای ساعت آفتابی با ارتفاع ۱۷/۲۵ متر و قاعده ۳۱/۷۲ متر است.

بابر شاه که بشیوه اجدادش از هرگونه ستمگری و شقاوت فرونسیکداشت و از سرعای انسانها هرم تشکیل میداد علاقه‌ای خاص به دانش و فرهنگ و مطالعه کتب تاریخی داشت. او بزبان مغولی و فارسی و عربی سخن میگفت و قصائدی هم بزبان فارسی دارد.

تأثیر نفوذ مسلمانان در هند

تاریخ اسلام در هند از این جهت که بیشتر پادشاهان مسلمان آن خارجی و از مهاجمین غیر هندی بودند، دارای اهمیتی خاص است. آنان در یورش‌های خود به هند گروهی بیشمار از سربازان و جنگجویان بیگانه را به هند آوردند. جمعی از ماجراجویان و دانشمندان و شاعران و سایر طبقات اجنبی را گرد خود جمع نمودند و مقیم هند ساختند. مهاجران مزبور از عناصر مختلف عرب، ایرانی، ترک، مغول و پانان بودند که شالوده جامعه مسلمانان مقیم آن سرزمین را پدیدریختند و خود و بازماندگانشان در سازمانهای اداری و مذهبی و اجتماعی صاحب قدرت و نفوذ شدند و از دولت‌های اسلامی وقت املاک و مستغلات و مقام‌های برجسته و ثروت بدست آوردند و کانون اشرافیت را تشکیل دادند. بیشتر هیئت‌های تبلیغاتی و اولیاء و امامزاده‌هایی که آرامگاهشان در سرتاسر مناطق مسلمان نشین هند زیارتگاه عموم است از مهاجران مزبور و عناصر غیر بومی بودند. برای نمونه مختصری از شرح حال تعدادی از برجستگان آنها نقل می‌شود: در میان اولیاء چهاردهالی می‌بینیم که در مسلمانان هند بخصوص پیروان فرقه‌های مختلف مانند چشتی، سهروردی، قادری، سظاری و نقشبندی نفوذی زیاد داشته‌اند. هر یک از این فرقه‌ها در خارج از هند پیدایش یافته ولی در هندوستان بطور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت نموده است.

اولیاء فرقه چشتی :

بدست **خواجه معین الدین سیستانی** تأسیس شد. وی اکنون یکی از بزرگترین اولیاء اسلامی در هند بشمار می‌رود. در سال ۱۱۹۲ میلادی به هندوستان مهاجرت نمود و در ۱۱۹۳ به دهلی رفت. در آنزمان دهلی در تصرف سپاهیان **محمدغوری** بود. چشتی از آنجا به اجمیر که زیر سلطه هندوها بود رفت و در آنجا اقامت گزید و به تبلیغات اسلامی پرداخت. چیزی نگذشت که مریدانی زیاد پیدا کرد. وی در سال ۱۲۳۶ م در اجمیر درگذشت. اکنون آرامگاه **خواجه معین الدین** زیارتگاه هزاران مسلمان و هندو می‌باشد. در همان سال یکی دیگر از اولیاء مسلمان بنام **خواجه قطب الدین بختیار کاکي** در دهلی درگذشت. وی در فرغانه متولد شده بود و چندی در بغداد و نقاط دیگر کشور اسلامی

بسر می‌برد و با بزرگان دینی معاشرت داشت و سپس به هندوستان مهاجرت نمود. در آنجا مقام شیخ الاسلامی را که ایلتمش به او اعطا کرده بود نپذیرفت و زندگی آمیخته بزه و پارسائی را پیش گرفت و مریدانی بسیار پیدا کرد.

قطب‌الدین در دهلی درگذشت و بخاک سپرده شد و در آن جامنار عظیم قطب‌منار بنام او برپا گردید که زیارتگاه هزاران هندو و مسلمانست. شیخ فریدالدین شکرگنج که از مریدان و شاگردان برجسته قطب‌الدین بود در سال ۱۲۶۵ م در پاك پاتان میان راه مولتان و لاهور درگذشت و آرامگاه او یکی از زیارتگاههای مهم است. از جمله شاگردان مهم او یکی برادرزاده اش شیخ علی صابر و دیگری نظام‌الدین اولیاء بودند. شخص اخیر در ۲۰ سالگی از جانب شیخ فریدالدین به عنوان خلیفه شناخته شد و در نزدیکی دهلی خانقاهی تشکیل داد و در دربار و دانشمندان عصر خود نفوذی بسیار پیدا کرد و در سال ۱۳۲۵ م درگذشت. آرامگاه او اکنون زیارتگاه عموم است. از جمله اولیاء سید برهان‌الدین متیم دکن بود. آرامگاه او شامل بقعه و بارگاه مجلی در روضه حیدرآباد و محل زیارت مسلمانان و هندوها می‌باشد. شاگرد و خلیفه او زین‌الدین داود که در سال ۱۳۷۰ درگذشت در همان بقعه مدفون است. یکی از خلفای نظام‌الدین اولیاء، ناصرالدین محمود معروف به چراغ دهلی دارای آرامگاه باشکوهی است که زیارتگاه عموم است. یکی از شاگردان چراغ دهلی بنام محمد گیسو دراز خود و بازماندگانش مورد لطف و تفقد درباریان بودند. بقعه و آرامگاه گیسو دراز در گلبرگ یکی از باشکوه‌ترین مراقد و زیارتگاه مردم هنداست و پیروان او عقیده دارند کسانی که به ادای فریضه حج موفق نشوند با زیارت قبر گیسو دراز همان اجر و ثواب حج نصیبشان خواهد شد. معروفترین و برجسته‌ترین اولیاء چشتی شیخ سلیم بود. چون جهانگیر اهراتور در خانه این شیخ بدنیا آمد. پدرش اکبر شاه شهر عظیم فتح‌پور سیکری را بخاطر او بنا نمود و آرامگاه او در این شهر واقع است. خواجه محمدنور معروف به قبله عالم یکی دیگر از چشتی‌ها در پنجاب و سند نفوذ بسیار داشت.

مانده دارد